و چون شعر بدین درجه نباشد، تأثیر او را اثر نبود و پیش از خداوندگار خود بمیرد (از گنجینه نقد پیشینیان)

نظامی عروضی

الف-چهار مقاله نظامی عروضی‏

...و چون شعر بدین درجه‏ نباشدتأثیر او را اثر نبود و پیش از خداوندگار خود بمیرد.

در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر شاعری صناعتی است که شاعر بدان صناعت اتساق‏ مقدمات موهمه کند و التئام قیاسات منتجه بر آن وجه که معنی‏ خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند،و

از گنجینهء

به ایهام،قوّتهای غضبانی و شهوانی را برانگیزد،تا بدان ایهام، طباع را انقباضی و انبساطی بود،و امور عظام را در نظام عالم‏ سبب شود...

امّا شاعر باید که سلیم الفطره،عظیم الفکره، صحیح الطّبع،جیّدالرّویّه،دقیق النّظر باشد.در انواع علوم، متنوّع باشد و در اطراف رسوم،مستطرف،زیرا چنان‏که شعر در هر علمی به کار همی شود،هر علمی در شعر،به کار همی‏ شود.و شاعر باید که در مجلس محاورت،خوشگوی بود و در مجلس معاشرت خوشروی.و باید که شعر او بدان درجه رسیده‏ باشد که در صحیفهء روزگار مسطور باشد و برالسنهء احرار مقروء.بر سفائن بنویسند و در مدائن بخوانند که حظّ او فر و قسم‏افضل از شعر،بقاء اسم است،و تا مسطور و مقروء نباشد،این معنی بحاصل نیابد،و چون شعر بدین درجه نباشد، تأثیر او را اثر نبود و پیش از خداوند خود بمیرد،و چون او را در بقاء خویش اثری نیست،در بقاء اسم دیگری چه اثر باشد؟امّا شاعر،بدین درجه نرسد،الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی،بیست هزار بیت از اشعار متقدّمان یاد گیرد،و ده هزار کلمه از آثار متأخّران پیش چشم کند،و پیوسته دواوین استادان‏ همی خواند و یاد همی گیرد که در آمد و بیرون شد ایشان از مضایق و دقایق سخن،بر چه وجه بوده است،تا طرق و انواع شعر در طبع او مرتسم شود و عیب و هنر شعر،بر صحیفهء خرد او منقّش گردد،تا سخنش روی در ترقّی دارد و طبعش به جانب‏ علّو میل کند،هرکه را طبع در نظم شعر،راسخ شد و سخنش‏ هموار گشت،روی به علم شعر آرد و عروض بخواند،و گرد تصانیف استاد ابو الحسن السرخسّی البهرامی گردد،چون‏ غایه العروضین و کنز القافیه،و نقد معانی و نقد الفاظ و سرقات‏ و تراجم.و انواع این علوم بخواند بر استادی که آن داند،تا نام‏ استادی را سزاوار شود،و اسم او در صحیفهء روزگار پدید آید، چنان‏که اسامی دیگر استادان که نامهای ایشان یاد کردیم،تا آنچه از مخدوم و ممدوح بستاند،حق آن بتواند گزارد در بقاء اسم.و امّا بر پادشاه واجب است که چنین شاعر را تربیت کند تا در خدمت او پدیدار آید و نام او از مدحت او هویدا شود،امّا اگر از این درجه کم باشد،نشاید بدو سیم ضایع کردن و به شعر او التفات نمودن،خاصّه که پیر بود،و درین باب تفحّص کرده‏ام، در کلّ عالم از شاعر پیر،بدتر نیافته‏ام،و هیچ سیم،ضایع‏تر از آن نیست که به وی دهند.تا جوانمردی که به پنجاه سال ندانسته‏ باشد که که آن‏چه من همی گویم بد است،کی بخواهد دانستن؟امّا اگر جوانی بود که طبع راست دارد،اگرچه شعرش نیک نباشد، امید بود که نیک شود و در شریعت آزادگی،تربیت او واجب‏ باشد و تعهد او فریضه و تفقد او لازم.1

ب:بدایع الافکار فی صنایع الاشعار

غرض از شعر،تخییل است.

بدان...که شعر،در اصل لغت،دانش است و دریافتن‏ معانی،به فکر صائب و ذهن ثاقب،و به حسب اصطلاح، کلامی است مرتّب معنوی موزون متکرّر متساوی‏ متشابه الاواخر،و این تعریف قدماست؛امّا آنچه جمهور متأخّران برآنند،آن است که شعر،کلامی باشد مخیّل موزون‏ مقفّی مع القصد،امّا مخیّل به جهت آن گفتند که غرض از شعر، تخییل است،یعنی:تأثیر،تا حصول آن اثر در نفس‏[سامع‏] مبدأ صدور نفعی شود از او؛یا مبدأ حدوث هیأتی گردد در او؛ و موزون گفتند؛تا سخن ناموزون خارج گردد؛و مقفّی‏1قید کردند؛تا سخن موزون که بی‏قافیه باشد،داخل نشود؛و مع‏ القصد گفتند؛تا آنچه موزون باشد از قرآن و حدیث از این قسم‏ خارج شود؛چه آن را شعر نگویند،به جهت عدم قصد قایل.2

پی‏نوشتها:

1.نظامی عروضی سمرقندی،چهارمقاله،به اهتمام دکتر محمّد معینی،تهران،ابن سینا،چاپ هشتم،1346،صص 42-47- 48.

2.ملاحسین واعظ کاشفی،بدایع الافکار فی صنایع الاشعار،با مقدمه و سعی و فهرستهای رحیم مسلهانقلف،مسکو،ادارهء انتشارات دانش،صص 21-22.